

همدلی گروه‌ها در سیره نبوی راهکارها و کارکردها

○ حسین حسینیان مقدم

درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد

نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

حافظ

مقدمه

دعوت اسلامی با هجرت مسلمانان به مدینه، وارد مرحله جدیدی شد. پیامبر(ص) از اجتماع پراکنده عرب، جامعه و امت واحدی ساخت که در آن بینش و منش واحدی جستجو می‌شد. پیامبر(ص) با آرایه دین و فرهنگ الهی، عرب را از تفرقه به وحدت و از ذلت به عزت رساند. اگر در نظام جاهلی، قبیله آهنگ هر هماهنگی بود و جز در موارد پیمان، ارتباط میان قبایل یا شمشیر ترسیم می‌شد، اما اینک انسان‌ها در نظامی فرا قبیله‌ای، با شعار برادری و بر خورداری از حقوق مساوی وارد شده بودند که تنها خدا و رسولش(ص) آهنگ هر هماهنگی بود.

مرزبندی جدیدی بر اساس دین و فرهنگ الهی جایگزین مرزهای جاهلی شد. در این مرزبندی نقش قبایل، موقعیت‌های جغرافیایی و منزلت‌های اجتماعی جاهلی نادیده گرفته شد. همه افراد صرف نظر از وابستگی‌های اجتماعی، در تشکیل حکومت مدینه و برنامه‌های آن مشارکت داشتند. معیار منزلت، ایمان، عملکرد و کارآمد بودن افراد بود. این معیار سبب حضور فعال همه نیروها، اعم از عرب و عجم، عدنانی و قحطانی و قریشی و غیر آن، شد.

دین و اعتقادات دینی، وحدت عناصر تشکیل دهنده حکومت مدینه را استحکام می‌بخشید، ولی خرده فرهنگ‌های درونی عامل مهمی برای فروپاشی وحدت جامعه اسلامی به شمار می‌رفت. از این رو آموزش‌ها و راهکارهای تازه‌ای لازم بود تا هرچه پیش‌تر و بهتر افکار و

ایده‌ها را به هم نزدیک‌تر و شبیه‌تر ساخته، روابط دوستانه را حاکم نماید.

آموزه‌های دینی و راهنمایی پیامبر(ص) برای جلوگیری از بروز خرده‌فرهنگ‌ها و استتار مناقشات گروه‌ها، نقش مهمی در پیشرفت حکومت مدینه داشت. این نوشتار در دو فصل درصدد بررسی این آموزه‌ها و کارکرد آن‌ها در عصر رسالت است.

فصل اول: راهکارها یا آموزه‌ها

الف) تغییر نظام سیاسی جاهلی

نظام سیاسی قبیله بر پایهٔ عصیبت و غرور قومی استوار بود و شامل همهٔ افرادی می‌شد که به یک پدر مشترک می‌رسیدند. ورود سایر افراد به این حلقه ممنوعه با قراردادهایی چون «حلف» صورت می‌گرفت، اما وجه اشتراک افراد در نظام سیاسی امت، خدا و دین است. بنابراین، همهٔ قبایل و گروه‌ها زیرمجموعه «امت» به شمار می‌روند و «ناس» جایگزین قبیله می‌شود. آیات «جعلناکم أمة وسطا»^۱ و «کنتم خیر أمة...»^۲ ناظر به این معناست. در این نظام پیامبر(ص) بشارت‌گر و هشدار دهنده برای همهٔ مردم است^۳ و عصیبت‌های مبتنی بر نظام قبیله مردود اعلام می‌شود.

عصیبت در نظام قبیله بر اساس نسب شکل می‌گرفت و قبیله در پناه این عامل، اقتدار خودش را حفظ کرده، از تفرقه و سستی در امان می‌ماند. از این رو، عرب در تعیین نسب افراد دقت فراوان داشت و از همین رهگذر، علم انساب، مراتب انساب عرب – مثل «شعب»، «قبیله»، «بطن»، «فخذ» و «فصیله» – و اصطلاحات «مولی»،

دین و اعتقادات دینی، وحدت عناصر تشکیل دهنده حکومت مدینه را استحکام می بخشید، ولی خریده فرهنگ های درونی عامل مهمی برای فروپاشی وحدت جامعه اسلامی به شمار می رفت

حاکمیت قبیله، اشراف و زیدگان را نامشروع اعلام کرد و فرمود: برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا، به خدایی نگیرد.^{۱۱}

رسول خدا(ص) سلطه و حاکمیت الهی را تنها مرجع قانونی اعلام کرد که از طریق نبوت حاکم بر مردم ظهور می یافت. از این رو پذیرش فرمان رسول خدا(ص) و عمل به آن، علاوه بر این که جنبه تنظیمی برای حکومتش داشت عبادت شمرده شد و فرمانش در ردیف فرمان خدا قرار گرفت. به همین سبب حضرت از ابتدای ورود به مدینه، خود را بر اساس نبوت اش، رهبر و حاکم جامعه معرفی کرد. بارزترین نمونه ای که در این زمینه وجود دارد، منشور مدینه است که در همان سال اول هجری تدوین شد و به موجب آن، معاهده ای میان خود مسلمانان و از طرفی میان آنان و یهود اطراف مدینه منعقد گردید. در این قرارداد، به منظور تنظیم روابط اجتماعی مسلمانان، به مردم دستور داده شد که در موارد اختلافی، به عنوان مرجع حل اختلاف، به خدا و پیامبر(ص) رجوع کنند و روشن است که مرجع حل اختلاف بودن خداوند، جز از طریق نبوت و رسالت تحقق نمی یافت. در تنظیم روابط یهودیان با مسلمانان نیز، در نظامنامه مدینه آمده است که کسی از یهودیان بدون اجازه محمد (ص) از مدینه بیرون نمی رود.^{۱۲}

قرآن نیز برای ترغیب مسلمانان به ائتلاف، همدلی و استحکام بنای جامعه اسلامی، به حاکمیت این دو مرجع تصریح کرده، اطاعت از فرامین الهی و دستورهای شرعی و حکومتی صادره از پیامبر(ص) را برای مؤمنان، واجب دانست و حل هر اختلاف و نزاعی را به خدا و رسول او واگذار کرد: «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا و رسول و صاحبان امر را اطاعت کنید».^{۱۳}

آیاتی نیز با بیان پیامدهای اجتماعی حاکمیت خدا و رسول، به

«صریح»، «مؤلد» و «هجین» به وجود آمد. هر قبیله برای خود نسب شناسان خاصی داشت که از موقعیت و منزلت بالایی برخوردار بودند. اینان به شناسایی نسب افراد قبیله پرداخته، افراد دخیل را شناسایی و از قبیله طرد می کردند.

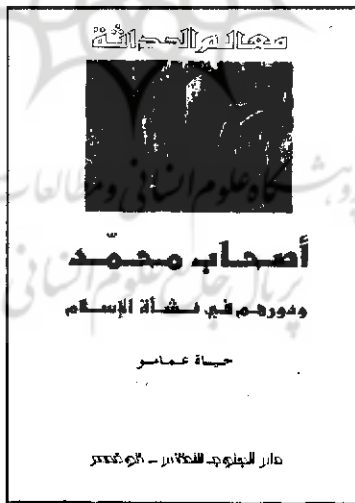
در حکومت فرا قبیله ای مدینه، مرزهای قبایل شکسته شد و قرآن، نیای همه مسلمان را ابراهیم (ع) نامید: «ملة ابيکم ابراهيم»؛ زیرا او قهرمان توحید است: «قال اسلمت لرب العالمین»^{۱۴} و همه موحدان از اویند: «فمن تبعنی فانه منی»^{۱۵}، پس او پدر معنوی همه مسلمانان است که خود فرمود: «و اجنبی و بنی آن نعبد الا صنم»^{۱۶} و خداوند نیز فرمود: «ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه»^{۱۷}.

پیامبر(ص) اعلام فرمود که همه نسبت ها و پیوندهای خویشاوندی در قیامت، به جز نسب من قطع می شود.^{۱۸} هم چنین علم انساب را بی ارزش جلوه داد و معیار منزلت را تقوا دانست. آیات و روایات زیادی در تبیین این معیار وجود دارد.

از جمله اقدامات پیامبر(ص) در ابتدای ورود به مدینه، تدوین قانون بود که در بندهای اولیه آن به تثبیت جایگاه نظام اسلامی پرداخت و نظام سیاسی «امت» را به جای نظام قبیله ای اعلام کرد: «انهم امة واحدة من دون الناس».^{۱۹}

ب) تعیین مرجع قانونی

نقش قانون در پیشگیری از ظهور و بروز اختلاف های اجتماعی، بر کسی پوشیده نیست. پیامبر(ص) در اولین گام هایی که برای ایجاد روح برادری و همدلی در جامعه و به منظور پیشگیری از هرگونه اختلافی برداشت، حاکمیت بخشیدن به قانون و تعیین مرجع قانونی برای مردم بود. حضرت با محکوم کردن هرگونه گرایش و تفکر غیر الهی،



اصحاب محمد

ومورده في نشأة الإسلام

حياة عمار

دار الفروق للطباعة والنشر - القاهرة ١٩٨٤

در حکومت الهی رابطه رهبران و مردم بر اساس محبت و دوستی استوار می‌شود. خداوند در تبیین این رابطه، به پیامبر (ص) دستور داد تا به مردم اعلام کند که اگر خدا را دوست دارند از رسولش پیروی کنند. حق مداری و خدا محوری شاخصه اساسی در

فرمان برداری از رسول است و از این رو اطاعت از وی، اطاعت از خدا شمرده شد

الهی منطبق شود.

اسوه معرفی شده، منطقی

جز وحی نداشت و از محدوده قانون

وحی قدمی فراتر نمی‌نهاد.^{۱۱} او بیش‌تر و بهتر

از دیگران خود را پایبند وحی و قانون می‌دانست؛ زیرا

قبل از مقام رسالت، به مقام عبودیت رسیده بود. از این رو،

طبق آیه «ما آتاکم الرسول فخلوه و مانهاکم عنه فانتهوه، فاتقوا الله ان الله شدید العقاب»^{۱۲} سخن پیامبر (ص) قانونی است که باید آن را پذیرفت و از هرگونه مخالفت با آن که موجب عذاب الهی است، اجتناب کرد.

پیامبر (ص) در آخرین لحظات زندگی نیز از اصل حاکمیت قانون و داشتن مرجع قانونی برای اتحاد و همدلی مسلمانان استفاده کرد و مرجع قانونی بعد از خودش را کتاب خدا و خاندان پاکش، معرفی کرد.^{۱۳}

ج) تحکیم روابط اجتماعی

دمیدن روح مودت و دوستی میان افراد و گروه‌های جامعه سبب کاهش اختلاف‌ها شده، آنان را برای اهداف بزرگتری متحد می‌کند. پیامبر (ص) برای ایجاد روحیه اجتماع پذیری و چیرگی بر تضادهای داخلی، اقداماتی انجام داد که عبارت‌اند از:

۱. همگامی یا مسلمانان:

روایت‌های زیادی مردم را به پیوستن به اجتماع مسلمانان دعوت کرده، بهره‌وری از انواع نعمت‌ها را در پرتو «جماعت» می‌داند و از طرفی، تک روی، فاصله‌گیری از اجتماع مسلمانان و آهنگ تفرقه را محکوم نموده، آن را موجب خروج از اسلام و غوطه ور شدن در انواع سختی‌ها می‌داند. روایت‌های «الجماعة خیر» و «ید الله علی الجماعة»^{۱۴} گویای همین مطلب است. علاوه بر این پیامبر (ص)، دوری از جرگه مسلمانان را فاصله گرفتن از اسلام اعلام کرد^{۱۵} و علی (ع) نیز همبستگی را عامل ثبات دولت‌ها و جوامع و از طرفی، اختلاف و تفرقه را عامل ضعف و نابودی آن‌ها خواند.^{۱۶}

علی (ع) در خطبه قاصعه نیز ضمن بررسی عوامل بقا و فنای دولت‌ها و جوامع، اختلاف و ناهمگونی را رمز شکست و فنای امت‌های قبلی خواند.^{۱۷}

۲. جمعه و جماعت:

تأکید اسلام به برگزاری نماز جمعه و جماعت، گویای عنایت

اهمیت و نقش اساسی آن

در اقتدار جامعه اسلامی و کاهش

مناقشات اجتماعی پرداخته است. به عنوان

مثال، در آیه‌ای می‌خوانیم که خدا و پیامبرش را

اطاعت کنید، نزاع نکنید که سست می‌شوید و قدرت شما از میان می‌رود.^{۱۸}

در حکومت الهی رابطه رهبران و مردم بر اساس محبت و دوستی استوار می‌شود. خداوند در تبیین این رابطه، به پیامبر (ص) دستور داد تا به مردم اعلام کند که اگر خدا را دوست دارند از رسولش پیروی کنند.^{۱۹} حق مداری و خدا محوری شاخصه اساسی در فرمان برداری از رسول است و از این رو اطاعت از وی، اطاعت از خدا شمرده شد. در حکومتی که ولایت پذیری، بر اساس محبت و با شاخصه حق مداری است، خود محوری و قدرت طلبی راه ندارد، زیرا اطاعت از پیامبر (ص) در واقع فرمان برداری از حق است نه شخص. خداوند در این باره فرمود: کسی که از رسول اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.^{۲۰} موارد زیادی در سیره رسول خدا (ص) وجود دارد که نشان می‌دهد شخص پیامبر (ص) قبل از دیگران، خود را موظف به تبعیت از حق و انجام فرامین الهی می‌دانست. برای نمونه، پیامبر (ص) وقتی به مدینه آمد، قبایل انصار برای سکنی‌گزینی وی به رقابت برخاسته، هر کدام از ایشان دعوت کردند تا در قبیله آنان فرود آید. حضرت در برابر این خواسته، فرمود: اقامتگاه من مکانی است که شترم در آن‌جا توقف کند. حضرت در این رابطه از مردم خواسته است تا مانع حرکت شتر وی نباشند. زیرا این کار به امر الهی صورت می‌گیرد و او نیز فرمان خدا را پیروی می‌کند: «خلوا فانها مأموره»^{۲۱}. پاسخ دیگری نیز از آن حضرت نقل شده است که وی می‌فرمود: من مأمورم در مکانی اقامت‌گزینم که وسعت بیش‌تری داشته باشد: «انی امرت بقریه تاکل القرى»^{۲۲}.

پیامبر (ص) در هر دو نوع پاسخ خویش به خواسته انصار، با استفاده از کلمه مأمور بودن، خود را تابع وحی و قانون الهی خواند و در ضمن، دیگران را نیز به پیروی از آن دعوت کرد و از این رهگذر توانست به رقابت انصار پایان دهد.

ارایه «اسوه»، مؤثرترین روش برای حاکمیت یک قانون و فکر و شبیه‌سازی افکار جامعه با آن است. به همین منظور پیامبر (ص) به عنوان اسوه مسلمانان معرفی شد^{۲۳} تا گروه‌ها و افراد جامعه در گفتار و کردار، از وی پیروی کنند و به تدریج افکار و آرزوهای آنان با معیارهای

نظام سیاسی قبیله بر پایه عصبيت و غرور قومی استوار بود و شامل همه افرادی می شد که به یک پدر مشترک می رسیدند. ورود سایر افراد به این حلقه ممنوعه با قراردادهایی چون «حلف» صورت می گرفت

از نخستین اقدامات پیامبر(ص) در حکومت مدینه، انعقاد پیمان برادری میان مهاجر و انصار بود. ابن سعد می گوید: پیامبر(ص) فرمود: «آخوای فی الله آخوین آخوین» و خود نیز دست علی(ع) را گرفته، برادر خود معرفی کرد.^{۳۳} پیامبر(ص) با ایجاد نظام برادری در حکومت مدینه، میان دو گروه بزرگ از یاران خود تفاهم بیش تری ایجاد کرد تا در پناه آن از تعاون بیش تری برخوردار باشند. پیامبر(ص) برای ریشه دار نمودن تعاون و دوستی میان آنان دستور داد تا برادران پیمانی به هنگام عقد برادری، نام خود، پدر و قبیله خود را برای همدیگر بگویند.^{۳۴}

مبنای نظام برادری بر اساس حق و مواسات استوار شد و رابطه برادری پیمانی به منزله رابطه برادری طبیعی قرار گرفت. اثر بردن دو برادر را از جمله آثار حقوقی آن دانستند^{۳۵} که این تصور، پس از جنگ بدر با نزول آیه «و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض»^{۳۶} از میان رفت و رابطه توارث به خوشاوندان نزدیک منحصر شد.



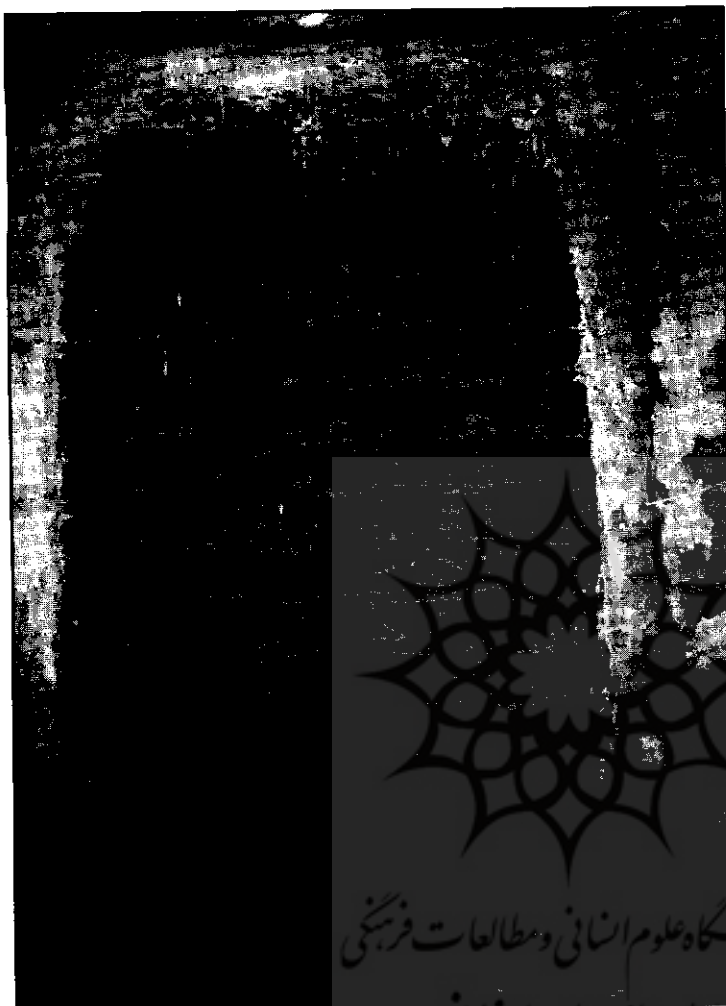
بی اندازه اسلام به مسایل اجتماعی است و حتی در عبادات، جایی که رابطه انسان با خدا مطرح است، نقش مسایل اجتماعی و رابطه انسان با دیگر انسان ها فراموش نمی شود. در نكوهش کسانی که نمازهای جمعه و جماعت را ترک می کنند روایت های زیادی آمده است. در این روایت ها به گونه ای با آنان برخورد شده است که پایگاه اجتماعی شان متزلزل شود. در روایتی نماز جماعت، ریشه همدلی ها، اتحاد مردم در نیکی ها و سبب دوری از گناهان شمرده شده است.^{۳۸}

۳. تأسیس مسجد جامع:

مسجد های تأسیس شده در مدینه، چه قبل از هجرت و چه بعد از آن، گاهی مانند مسجد قبا که قبل از هجرت تأسیس شد، به مکان خاصی یا مثل مسجد بنی عبدالآشهل به قبیله خاصی و یا مثل مسجد انصار به نام جمعیت خاصی شهرت می یافت. احتمال نوعی تحزب در هر یک از این مساجد وجود دارد که می توانسته است زمینه ساز آهنگ جدایی باشد. از این رو، به مسجد جمعی نیاز بود تا از هرگونه فرقه گرایی پیراسته باشد، تا در آن جا علاوه بر تنظیم رابطه آفریده و آفریننده که بر اساس بندگی و سیاس استوار است، کانونی برای تنظیم روابط سیاسی، اجتماعی امت در جهت شکل دهی به جامعه جدید باشد.

پیامبر(ص) برای پیراسته بودن مسجد جامع از فخر فروشی های قبیله ای، از قبول زمین مسجد به صورت هدیه امتناع کرد و آن را از قبیله بنی نجار به ده دینار خرید^{۳۹} و یا به قولی، با نخلی در قبیله بنی بیاضه معاوضه کرد.^{۴۰} او همه قبایل، گروه ها و افراد و حتی طبق برخی گزارش ها، زنان^{۴۱} را در ساخت مسجد مشارکت داد و از نام گذاری مسجد به نام قبیله یا طایفه خاصی خودداری کرد. آن مسجد به نام شخص پیامبر(ص) به «مسجد النبی (ص)» — معروف شد. به کارگیری همه نیروها در اداره حکومت و در نظر گرفتن منافع جمعی، سبب همدلی یا حداقل استتار مناقشات گروهی می شد.

۴. پیمان برادری:



تأکید پیامبر(ص) به سلام و مصافحه کردن و آن را عمل ملائک خواندن، ادامه نداشتن قهر بیش از سه روز، تشویق به اصلاح میان مردم و در نظر گرفتن پاداش مجاهد برای کسی که به این کار اقدام کند و هدیه دادن و پذیرفتن هدیه بدون در نظر گرفتن ارزش اقتصادی آن، به منظور ایجاد روابط دوستی و تقویت نظام برادری در جامعه بود

مُصَعَّب در پاسخ وی، با نفی رابطه برادری او، مرد انصاری را برادر خواند.^{۳۳}

به کارگیری لفظ برادر در دستورات پیامبر(ص)، بیان‌گر عنایت ویژه آن حضرت به اتحاد و دوستی گروه‌ها و افراد با یکدیگر است. تأکید پیامبر(ص) به سلام و مصافحه کردن و آن را عمل ملائک خواندن، ادامه نداشتن قهر بیش از سه روز، تشویق به اصلاح میان مردم و در نظر گرفتن پاداش مجاهد برای کسی که به این کار اقدام کند و هدیه دادن و پذیرفتن هدیه بدون در نظر گرفتن ارزش اقتصادی آن، به منظور ایجاد روابط دوستی و تقویت نظام برادری در جامعه بود؛ نظامی که در آن عقیده به جای خون، مساوات به جای تفاخر، تقوا به جای نسب، اتحاد کلمه به جای اختلاف و اتفاق باشد.^{۳۴}

کینه‌های دیرینه جاهلی مانع استحکام پیوندهای اجتماعی و سبب گسستن رشته‌های برادری و در نهایت، سلب امنیت در جامعه است. از این رو، قرآن پاکسازی دل را از کینه و حسد، حلقه وصلی برای امنیت و نعمت برادری دانست:

برادری اجرا کرد. مُعَاذِ بْنِ جَبَل در سال دهم هجری به فرمان رسول خدا(ص) به یمن رفت و در میان قبایل سَکُون و سَکَاسِک مستقر شد. وی پس از اسلام آوردن آنان، مازن بن خشمه و هَنْبَل را به عنوان نمایندگان این دو قبیله، به مدینه، نزد پیامبر(ص) فرستاد و حضرت میان آنان پیمان برادری اجرا کرد.^{۳۵}

تأثیر پیمان برادری در مجموعه تحولات عصر نبوی قابل توجه است. گزارش ابن عمر از عصر رسالت مبنی بر این که اگر کسی پولی داشته نزدیک‌ترین فرد به او برادر پیمانی‌اش بود^{۳۶} و وصیت حمزه در جنگ أحد برای زید بن حارثه^{۳۷}، نمونه‌هایی است که تأثیر فرهنگ برادری را در جامعه نشان می‌دهد.

گفتار مُصَعَّب بن عمیر با مردی از انصار، شاهد دیگری بر این تأثیر است. ابو‌عزیز برادر مُصَعَّب در جنگ بدر پرچمدار قریش بود که به اسارت مردی از انصار در آمد. مُصَعَّب خطاب به مرد انصاری گفت: او را محکم ببند که مادرش ثروتمند است و شاید برای آزادی وی، پول زیادی بدهد. ابو‌عزیز با استفاده از لفظ برادر، مُصَعَّب را سرزنش کرد.

«با سلامت و ایمنی در آن جا داخل شوید و آنچه کینه و شائبه‌های نفسانی در سینه‌های آنان است برکتیم؛ برادرانه بر تخت‌هایی روبه‌روی یکدیگر نشسته‌اند»^{۳۳}

از آن جایی که خون و مال دو عامل مهم برای ایجاد یا بروز کینه‌های جاهلی و قبایلی بوده پیامبر(ص) پیوسته به دنبال نفی حکم ربا و خون‌های جاهلی بوده است. خطبه حجة الوداع در سال دهم هجری، پافشاری حضرت را بر این موضوع نشان می‌دهد. ایشان ضمن خطبه‌ای خون و مال مسلمانان را برای همیشه حرام اعلام کرد تا نعمت برادری در جامعه اسلامی آسیب نبیند:

«ان دماکم و اموالکم علیکم حرام الی ان تلقوا ربکم... ان کل دم کان فی الجاهلیة موضوع»^{۳۴}

در اجرای این سیاست، از طرفی حق خونخواهی فردی از فرد و قبیله لغو شد و عقوبت آن در اختیار حکومت قرار گرفت و از طرف دیگر تفاضل خون که در جاهلیت اعمال می‌شد، ابطال گردید. در جاهلیت دیه مقتول براساس منزلت قبیله‌ای تعیین می‌شد. این اسحاق در گزارش خود آورده است که قبیله بنو اسود به سبب شرافتی که در جاهلیت داشتند دو برابر قبیله بنو دیل دیه می‌گرفتند.^{۳۵} اسلام با مردود شمردن تفاضل خون، تکافو و تساوی خون را مطرح کرد و در این رابطه برای نفس انسان، یک نوع دیه قرارداد و اعلام کرد که منزلت‌های اجتماعی، تأثیری در حقیقت وجودی انسان ندارد. مسأله برابری خون را می‌توان در روایات زیادی در باب دیه و قصاص، جستجو کرد.^{۳۶}

پیمان وفد قبیله ثقیف با پیامبر(ص) نیز بر اساس ابطال ربا امضا شد. ربای ساکنان نجران و خون‌های جاهلی آنان نیز ابطال گردید. وقتی عرب، بر ابقای قانون «اقتصاد بر پایه ربا» اصرار داشت، پیامبر(ص) آن را جنگ با خدا و رسول اعلام کرد.^{۳۷} بهره‌گیری از لفظ برادری در کلمات زیدگان جامعه، مانند «مواخاة الکریم غنیمة»^{۳۸}، «مواخاة الخب منهی»^{۳۹}، «المواخاة بالمکر سبب التکافؤ بالنذر»^{۴۰} و «مواخاة اللئیم تکسب التدامة»^{۴۱} بیان‌گر تأثیر این پیمان بر فرهنگ مسلمانان در دوره‌های بعدی است که باید در جستار دیگری بررسی شود.

۵. التزام به اصول اخلاقی:

قرآن به ویژگی‌های اخلاقی پیامبر(ص) و نقش محوری اخلاق در پیشرفت و گسترش اسلام اشاره کرده است. خداوند خطاب به حضرت فرمود:

تو دارای اخلاق برجسته‌ای هستی.^{۴۲}

به برکت رحمت الهی، با آنان نرم‌خو شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی حتماً از پیامروان تو پراکنده می‌شدند.^{۴۳}

این آیات نشان می‌دهد که پیامبر(ص) چگونه توانست با تکیه بر اصول و روش‌های اخلاقی، دل‌های ازهم‌رمیده را در اطراف خود جمع کند و از بروز کشمکش‌ها و درگیری‌های آنان بکاهد و با ایجاد «حیات طیبه» به پیشرفت و تکامل جامعه کمک کند.

به طور کلی، هر گونه دگرگونی اجتماعی بدون پشتوانه اخلاقی مشکل است. پیامبر(ص) در این باره فرمود: خوشرویی سبب مهربانی

است.^{۴۴} دستورات اخلاقی که فلسفه اصلی بعثت، تعالی بخشیدن به آن‌هاست،^{۴۵} سنگ زیرین پیوند اعضای جامعه برای تشکیل «امت» است.

معصومین (ع) نیز نقش اخلاق را در موفقیت افراد و جامعه، بر نقش مسایل اعتقادی ترجیح داده‌اند و در این باره روایات زیادی وجود دارد.

ایجاد فرهنگ سلام به عنوان پیام دوستی و آشتی دهنده دل‌ها، از اولین کارهای پیامبر(ص) در مدینه برای ایجاد همدلی در جامعه دینی بود.

پرداختن به اصول اخلاقی در مدینه به معنای نفی اصالت آن یا راهکاری برای پیشبرد اهداف سیاسی و حکومتی نبود، بلکه در مرحله بالاتری، خود حکومت نبوی نیز در خدمت اخلاق فردی و اجتماعی بود. استاد جعفریان در بیان تفاوت آیات مکی و مدنی چنین نتیجه می‌گیرد که پیامبر(ص) در مدینه بیش از مکه به مسایل اخلاقی پرداخته است. در واقع، قرآن در مکه با تبیین مسایل اعتقادی به اصلاح اندیشه فکری مردم و در مدینه با تشکیل حکومت دینی، به اصلاح آداب و ارزش‌های اجتماعی و تبیین احکام شرعی اهمیت بیش‌تری داده است.

ایشان با مروری به نظریه گیپ در این باره، دوگانگی در شخصیت پیامبر(ص) را مردود دانسته و دعوت اسلامی را در دو جنبه نظری و عملی ارزیابی کرده است. افزون بر این، مکه را نیز از آیات اخلاق فردی و اجتماعی، تهی ندانسته است. وی با آوردن شواهدی، مثل نهی از کشتن فرزندان، زنا، خونریزی، تصرف در مال یتام بدون نظر گرفتن مصلحت آنان، عهد شکنی، کم فروشی و دوری از زشتی‌ها نشان داده است که در آیات مکی نیز به اصول اخلاقی توجه شده است.

وی افزوده است که علاوه بر آیات قرآن، روایات نیز به این واقعیت اشاره دارد؛ مثلاً برادر ابوذر در بازگشت از مکه درباره پیامبر(ص) گفت: او به نیکی دعوت و از شر نهی می‌کرد و به ارزش‌های اخلاقی دستور می‌داد. مفروق بن عمرو نیز در پاسخ به دعوت پیامبر(ص) و نهی او از پلیدی‌ها گفت: مردم را به خوی‌های پسندیده و نیکی در کردار دعوت می‌کنی.^{۴۶}

۶. خانواده و خویشاوندی:

رابطه خویشاوندی در پیوند دل‌ها و ائتلاف گروه‌ها از اهمیت زیادی برخوردار است و پیامبر(ص) نیز از این عامل در سیره خود به خوبی بهره گرفت. حضرت ضمن فرمانی به عبد الرحمان بن عوف، وی را به عنوان فرمانده جنگ به دومة الجندل فرستاد و خاطر نشان کرد که در صورت تمایل آنان به اسلام، با دختر رئیس قبیله ازدواج کند. از این رو، عبدالرحمان با تمایز دختر اصیغ بن عمرو ازدواج کرد.^{۴۷}

عملکرد پیامبر(ص) در جنگ بنی مصطلق نیز نمونه دیگری است که نشان می‌دهد حضرت به ایجاد این رابطه، اهمیت زیادی می‌داده است. رسول خدا (ص) پس از پیروزی بر دشمن، با جویریة دختر حارث بن ابی ضرار که ریاست آن قبیله را به عهده داشت، ازدواج کرد. جویریة در میان بنی مصطلق از احترام و موقیبت بالایی برخوردار بود که در

ارایه «اسوه»، مؤثرترین روش برای حاکمیت یک قانون و فکر و شبیه سازی افکار جامعه با آن است. به همین منظور پیامبر(ص) به عنوان اسوه مسلمانان معرفی شد

جنگ، به اسارت مسلمانان در آمد و در سهم غنیمت ثابت فرزند قیس بن شماس قرار گرفت. پیامبر(ص) بهای او را پرداخت و آزادش کرد. او نیز با اختیار خویش، همسری حضرت را پذیرفت. مسلمانان به برکت این ازدواج، اسرای بنی مُصَلِّق را که بیش از صد خانواده بودند، آزاد کردند. مسلمان شدن و ثابت قدمی آنان در اسلام از دیگر پیامدهای این ازدواج بود. عایشه با اشاره به برکت این ازدواج، می گوید: صد خانواده از اسرای بنی مُصَلِّق آزاد شدند و هیچ زنی مثل جویریّه برای قومش مبارک نبود.^{۶۰}

به لحاظ اهمیتی که رابطه خویشاوندی در همدلی نیروها داشت، پیامبر(ص) شاخصه هم کفو بودن در ازدواج را تغییر داد. دین مناری به جای موقعیت های اقتصادی، اجتماعی و قبیله ای معیار گزینش همسر قرار گرفت. پیامبر(ص)، زینب دختر جحش را به همسری آزاد شده خود، زید بن حارثه و ضباعه یا ضبیعه دختر زبیر بن عبدالمطلب را که از شریف ترین خاندان قریش بود، به عقد مقداد بن اسود، آن مرد فقیر و تهیدست، در آورد.

ازدواج رسول خدا (ص) با صفیه، دختر حبیب بن اخطب یهودی و تزویج جویریّه — مسلمان فقیر و سیاه چرده ای که از موقعیت اجتماعی و اقتصادی و حتی از زیبایی ظاهری نیز بی بهره بود — با ذلفا دختر زیاد بن لبید از بزرگان بنی بیاضه، برای از میان بردن سنت های جاهلی در ازدواج و ارایه معیار جدیدی در انتخاب همسر بود. جویریّه از ساکنان یمامه بود که پس از ورود به مدینه به دلیل فقر و تنگدستی، به اصحاب صفّه پیوست. او به سفارش پیامبر(ص) به خواستگاری ذلفا رقت. پدر ذلفا به جویریّه پاسخی داد که برخاسته از روح اشرافی گری و عصبیت قبیله بود. او گفت: ما دختران خود را فقط به ازدواج انصاری هم شأن خودشان در می آوریم.^{۶۱} پیامبر(ص) برای مبارزه با این گونه تفکر فرمود: مرد مؤمن هم شأن زن مؤمن است.^{۶۲}

۷. سامان دهی نیروها:

از جمله راهکارهای پیامبر(ص) برای ایجاد همدلی در میان گروه ها، سامان دهی نیروهای رزمی بود. از این رو، مسأله پرچم در جنگ های مسلمانان به شکل خاصی برافراشته شد. قبل از اسلام، پرچم بر اساس عدد جنگجویان و وابستگی آنان به قبیله، تنظیم می شد. تعداد جنگجویان، برای داشتن پرچم از ده نفر کمتر و از هزار

نفر بیشتر نمی شد. از آن جا که نظام سیاسی جاهلیت بر اساس عصبیت قبیله شکل می گرفت، کثرت پرچم در جنگ، طبیعی بود. پیامبر(ص) در تشکیلات جدیدش به نام «امت» همه هم نسب های مدینه را پیرامون یک پرچم جمع کرد و «رایه الأوس» و «رایه الخزرج» را به اهتزاز درآورد. حضرت در اقدامی فراتر، کثرت پرچم ها را به دو پرچم مهاجر و انصار کاهش داد، برای اوس و خزرج پرچمی به نام «رایه الأنصار» و برای مهاجران پرچمی به نام «رایه المهاجر» برافراشت.^{۶۳} مطابق روایت سعد بن ابی مالک، گاهی پرچم به نام شخص پیامبر(ص) «رایه رسول الله» نامیده می شد و برای این که حقوق گروه ها حفظ شود، همان پرچم را تا لحظه درگیری، سعد بن عباده از گروه انصار و از زمان درگیری، علی(ع) به دوش می کشید.^{۶۴} تعبیر «رایه رسول الله» در «حدیث مناشده» نیز آمده است. در این حدیث حضرت علی(ع) با مردم احتجاج کرد و از آنان پرسید که مگر پرچمدار رسول خدا(ص) در جنگ، کسی غیر از او بوده است؟^{۶۵}

۸. تغییر نام:

تغییر ارزش ها و مفاهیم بر اساس تغییر ساختار شخصیتی فرد و اجتماع صورت می گیرد. از مهم ترین تحولات مدینه در عصر رسالت، تغییر ارزش ها و مفاهیم است. ارزش ها و تمایلات مردم با ورود به دین اسلام دگرگون شد. وابستگی به قبیله و اطاعت از رئیس قبیله، به وابستگی و پیوستگی به خدا و پیامبر(ص) تبدیل شد. در این محدوده چه بسا دوستانی که دشمن، یا دشمنانی که دوست شدند.

تغییر نام، حکایت کننده گذر از یک مرحله اجتماعی به مرحله دیگر، قطع ارتباط با گذشته، ورود به دوره جدید و باعث حفظ ارزش ها و مفاهیم جدید و فراموش کردن فرهنگ گذشته است. تغییر نام از مهم ترین راهکارهای پیامبر(ص) برای ایجاد همدلی میان نیروها، فراموش کردن سابقه جاهلی و روی آوردن به ارزش ها و مفاهیم جدید بود. عروه می گوید: پیامبر(ص) هرگاه اسم زشتی می شنید آن را تغییر می داد.^{۶۶}

این حدیث اهمیت این روش و استمرار آن را در سیره پیامبر(ص) نشان می دهد. به همین سبب «یثرب» به «مدینه» تغییر نام یافت و پیامبر(ص) از تکرار نام یثرب به شدت جلوگیری می کرد، حتی آوردن نام یثرب را گناهی می شمرد که باید از آن توبه و استغفار کرد.^{۶۷} او اوسیان و خزرجیان را «انصار» و قریشیانی که از سرزمین خود به مدینه

آمده بودند، «مهاجر» نامید.

نمونه‌های فراوانی در سیره نبوی برای تغییر نام اشخاص، قبایل و مکان‌هایی وجود دارد که به پرستش غیر خدا اشاره داشت، یا نام‌های زشتی بودند^{۳۸} که مردم از آن نفرت داشتند، به ویژه که در جامعه عرب، نام زیبا را به فال نیک و نام زشت را به فال بد می‌گرفتند.

پیامبر (ص) نام‌هایی را که به نوعی به پرستش غیر خدا رهنمون بود، به نام‌هایی که بندگی خدا را در برداشت و هم‌چنین نام‌های زشت را به نام‌های زیبا تغییر می‌داد. نام‌های «عبد العزی»، «عبد شمس»، «عبد الحجر»، «عبد الجان»، «عبد الکعبه» (نام ابوبکر) و «عبد عوف» را به «عبد الله» و نام‌های «عبد العزی»، «عبد الکعبه» (نام ابن سمره) و «عبد عمرو» را به «عبد الرحمان» و نام‌های «حباب» (نام شیطان) را به «عبدالله»، «عزیز» را به «عبد الرحمان» و «جبار» را به «عبد الجبار» تغییر داد.^{۳۹}

ایشان نام‌های زشت دیگری، چون «عبد شر» را به «عبد خیر»، «حزن» را به «سهل»، «اسود» را به «ابيض»، «غافل» را به «عافل»، «غاوی» را به «راشد»، «عاص» را به «مطیع»، «عاصیه» را به «مطیعه» و «جمیله»، «غراب» را به «مسلم»، «زحم» را به «بشیر»، «اصرم» را به «زرعه»، «بَرَه» را به «جویریة»، «شهاب» را به «هشام»، «میمونه» و «زینب» تغییر داد.^{۴۰}

هم‌چنین حضرت نام‌های قبایل «بنو زینه» را به «بنو رashed»، «بنو غیان» را به «بنو رشدان» و «بنو خالفه» را به «بنو راشد» تغییر داد.^{۴۱} پیامبر (ص) برای قطع وابستگی فرهنگی مسلمانان به ملل و اقوام بیگانه، نام «بحیرا» را به «عبد الله» تغییر داد.

پیامبر (ص) حتی برای مکان‌ها نیز نام زیبا انتخاب می‌کرد. از این‌رو، صحرای «غور» را به صحرای «رشد»، «حسیکه» را به «سقیاء»، «چاه عسیر» را به «یسیر»، «چاه بیسان» را به «نعمان»، راه «ضیفه» را به راه «یسری»، کوه «کشر» را به «شکر» و قریه «عفره» را به «خضرم» تغییر داد. او به همین منظور، سلام دادن را از «انعم صباحا» به «سلام علیکم»، «یوم العروبه» را به «یوم الجمعه»، «منصب سدانه» را به «منصب حجابت» و «مرباع» را به «خمس» تغییر داد.^{۴۲}

عرب به منظور ترغیب سوارکاران به جنگ آنان را «خیل اللات» می‌نامید و پیامبر (ص) از آنان به «خیل الله» تغییر می‌کرد.^{۴۳}

علاوه بر این‌ها، حضرت در میدان نبرد از رمزهای معنوی و جهت دار برای شعار مسلمانان استفاده کرد. در جنگ بدر شعار مسلمانان «احد احد» و در خندق «حم لاینصرون» بود. عروه به نقل از پدرش گفته است که رمز مهاجران «یا بنی عبد الرحمن»، رمز خزرجیان یا «بنی عبد الله» و رمز اوسیان یا «بنی عبید الله» بود.^{۴۴}

فصل دوم: کار کردها یا تأثیر آموزه‌ها در عملکرد گروه‌ها

با جایگزینی نظام اُمّت به جای نظام قبیله، میان دشمنان دیرین پیوند برادری و دوستی ایجاد شد. دفاع همگی از یک اندیشه، از علل همدلی میان یاران پیامبر (ص) به حساب می‌آید. در رجز مسلمانان به

هنگام بنای مسجد مدینه، که دین را مرز حق و باطل دانسته‌اند، به

نقش دین در ایجاد همدلی‌ها اشاره شده است:

به درستی که نیکی آخرت، تمام نیکی است،

خداوند! انصار و مهاجر را بیامرز،

و از آتش دوزخ نجات ده،

چرا که آن برای کافران است.^{۴۵}

نمونه دیگری را در این زمینه، عاصم بن عمر به نقل از انس، به دست می‌دهد. او داستان شرکت قیس بن خطیم در جنگ جاهلی اوس و خزرج و کشته شدن او به دست خزرجیان را نقل کرده سپس گفته است که قبیله خزرج پس از اسلام آوردن ساکنان مدینه، سلاح قیس بن خطیم را نزد فرزندش فرستادند. او در پاسخ آنان گفت: اگر دین اسلام نبود، از عملکرد خود شرمگین می‌شدید. کنایه از این که کار شما را بی پاسخ نمی‌گذاشتم.^{۴۶} این گفتار، نمونه روشنی است که نشان می‌دهد دین و دین‌مداری عامل مهمی برای کم‌رنگ کردن دشمنی‌ها در سیره نبوی بوده است.

شواهدی نیز نشان می‌دهد که قرآن در جلوگیری از بروز و ظهور رقابت‌ها و هدایت جامعه به سوی همدلی‌ها، نقش مهمی داشته است. قرآن با افشاگری درباره افراد، گروه‌ها، اندیشه‌های معارض و عملکردها، زمینه بسیاری از چالش‌ها را از میان برد و بستر مناسبی برای ایجاد و یا گسترش همدلی‌ها به وجود آورد.

حارث پسر سوید بن صامت اوسی از قبیله بنی عمرو بن عوف بود که در بیکار آمد، مَجْدَر بن ذیاد را به خونخواهی پدرش کشت. مسلمانان بدون این که به او گمان بدی داشته باشند، مشرکان مکی را عامل کشتن او می‌دانستند تا این که پیامبر (ص) با پیغام جبرئیل، جنایت حارث را افشا کرد.

حضرت برای افشای جنایت حارث بدون این که دیگران را در جریان این حادثه قرار دهد، به سرزمین بنی عمرو بن عوف در قبا آمد. قبائیان از جمله شخص قاتل، حضرت را چون نگین انگشتری در میان گرفتند. پیامبر (ص) در این میان، فرمان قتل حارث را صادر و یکی از هموطنان او را مأمور اجرای حکم کرد. طبیعی بود که این اقدام برای مردم و بیش از همه، برای حارث سؤال‌انگیز باشد. اشاره کوتاه حضرت به کشتن شدن مَجْدَر، هرگونه ابهامی را بر طرف کرد و حارث نیز بدون هیچ‌گونه مقاومتی آماده قصاص شد.^{۴۷}

ترس از افشاگری قرآن را می‌توان در ماجرای جنگ تبوک نیز پی گرفت. برخی از منافقان به هنگام بازگشت از تبوک، منتظر فرصتی برای کشتن پیامبر (ص) بودند. پیک وحی، حضرت را از نقشه شوم آنان آگاه کرد و به دنبال آن افرادی مأمور خنثی کردن توطئه منافقان شدند. حذیفه از کسانی بود که آنان را شناخت و درباره کشتن‌شان، نظر رسول خدا (ص) را جویا شد. پیامبر (ص) فرمود: نمی‌خواهم عرب بگویند: با کمک یارانش به پیروزی رسید و سپس آنان را کشت. قرآن به این باره ماجرا اشاره کرده و فرموده است: آنان پیوسته بر خود بیم‌ناک بودند که مبدا سوره‌ای از آسمان علیه آنان نازل شود و از اسرار درون قلب‌شان خبر دهد.^{۴۸}

اسکان مهاجران

مهاجران، خانه و زندگی خود را به عشق پیامبر(ص) رها کردند و برخی نیز بدون داشتن کمترین پشتوانه اقتصادی و بدون دورنمایی برای استرداد اموال مصادره شده خود از مکیان، به مدینه آمدند. از این رو، عموم مهاجران با مشکل مسکن و مواد غذایی روبه‌رو بودند. انصار با گشاده رویی تمام به استقبال مهاجران رفتند و خانه‌های خود را در اختیار آنان گذارند.

واقعی می‌گوید: پیامبر(ص) وقتی از قبا به مدینه آمد، مهاجران نیز قبا را به قصد مدینه ترک کردند. مردم مدینه برای میزبانی آنان به رقابت برخاسته، از یکدیگر سبقت گرفتند تا این که چاره‌ای جز قرعه نداشتند، بنابراین هر یک از مهاجران به قید قرعه در منزل یکی از انصار جای گرفت.

امّ‌علاء انصاری گزارش‌گر اصلی روایت سبقت گرفتن هریک از انصار در پذیرایی از مهاجران است. او همدلی خود و زنان انصار را با مهاجران چنین بازگو کرده است: عثمان بن مظعون در خانه یکی از انصار می‌زیست تا این که به بیماری سختی مبتلا شد. من و سایر افراد خانه صمیمانه از او پرستاری می‌کردیم، ولی سرانجام بر اثر شدت بیماری از دنیا رفت. او با شرکت در مراسم دفن وی، همدردی خود را اعلام کرد و احساس خود را خطاب به جنازه وی چنین ابراز کرد: ای عثمان! رحمت خدا شامل حال تو باد. شهادت می‌دهم که خداوند تو را در جوار رحمت خویش برده است.^{۸۰}

طبیعی بود که مهاجران برای همیشه نمی‌توانستند در منزل انصار بمانند. از این رو، پیامبر(ص) برای این که مشکل اسکان آنان را از بین برده باشد، زمین‌هایی در اختیارشان قرار داد که به «اقطاع النبی» معروف است. اقطاعات عبارت بود از، زمین‌هایی که یا انصار برای مهاجران در اختیار حضرت می‌گذاشتند، یا زمین‌های بی‌صاحبی بود که پیامبر(ص) به آنان واگذار می‌کرد. زمین‌های واگذار شده، در محله‌های انصار و بیش‌تر در اطراف مسجد پیامبر بود؛ مثلاً زمینی به مقدار، در محله بنی جذبه واقع در شمال «مسجد النبی» واگذار شد.

انصار علاوه بر واگذاری این زمین‌ها، از پیامبر(ص) خواستند تا منزل‌های‌شان را نیز در اختیار مهاجران قرار دهد. حضرت در پاسخ به نیک اندیشی و خیرخواهی انصار، برای آنان دعای خیر کرد و تنها در زمین‌های اهدایی آنان یا زمین‌های که مالک مشخصی نداشت، تصرف نمود.^{۸۱}

تأسیس «صفه» در صحن مسجد مدینه، اقدام دیگری برای مهاجران تهیدست بود که به نام «صفه المهاجرین» معروف شد. صفه‌نشینان با این که فعالیت اقتصادی انجام می‌دادند، توان اداره زندگی خود را نداشتند.^{۸۲} گاهی دشواری زندگی، آنان را به ستوه می‌آورد و سبب می‌شد تا در محضر رسول خدا(ص) زبان به گلایه باز کنند.^{۸۳} پیامبر(ص) علاوه بر این که خود اهتمام زیادی به گشایش در زندگی آنان داشت، دیگران را نیز سفارش می‌کرد تا به یاری آنان بشتابند. از این رو، صدقات و هدایایی که به دستش می‌رسید، بدون هیچ گونه

تصرفی، برای آنان می‌فرستاد و گاهی هم که نمی‌توانست برای همه مواد غذایی کافی تهیه کند، از آنان عذرخواهی می‌کرد^{۸۴} و طبق روایتی که ابونعیم آن را از نظر محدثان، حدیثی صحیح خوانده است، از یارانش می‌خواست تا افراد بیش‌تری، از اصحاب صفه پذیرایی کنند.^{۸۵}

گرچه تأسیس صفه برای تهیدستان مهاجر بود، ولی با گذشت زمان، گروه‌های دیگری نیز به آنان پیوستند. از این رو در شمار نام صفه‌نشینان، نام پیکارگرانی که خود را وقف جهاد کرده،^{۸۶} یا جانبازی که در میدان نبرد، عضوی را از دست داده^{۸۷} یا عابدانی که مشتاقی مناجات با خدا بودند،^{۸۸} آمده است. تنوع عباراتی که برای اصحاب صفه به کار گرفته شده، گویای پیوستن جماعتی به آنان است. درباره برخی از اصحاب صفه عبارت «سکن الصفه» آمده است که مفهوم سکونت و ماندگاری دارد و درباره برخی نیز عبارت «نزل الصفه»، «خالط» و «لایس أهل الصفه» به کار گرفته شده است که مفهوم پیوستن و ملحق شدن را می‌رساند.^{۸۹}

حل مشکلات اقتصادی

تأمین خوراک مهاجران نیز مشکل بزرگی بود که جز با همدلی عمومی انصار برطرف نمی‌شد. سعد بن عباد، رئیس خزرجیان مدینه، غذای پیامبر(ص) را تأمین می‌کرد و پیامبر(ص) نیز با دیگران هم‌غذا می‌شد، ولی حرکت‌های فردی جواب‌گویی نیاز آن جمع نبود. مهاجران از عدم تنوع غذایی و بسنده کردن به خرما به ستوه آمده، عده‌ای زبان به اعتراض گشودند. پیامبر(ص) به منبر رفته، فرمود: اگر نان و گوشتی می‌یافتیم، خوراک شما را تأمین می‌کردم.^{۹۰} حضرت بدین وسیله همه مردم مدینه را در حل این مشکل به یاری طلبید.

انصار برای تنظیم امور زندگی مهاجران از اموال خود به آنان بخشیدند، در تجارت با آنان سهم شدند و برخی را در کشاورزی مدینه مشارکت دادند و از این رهگذر قرارداد مزارعه میان مهاجر و انصار تنظیم شد.^{۹۱} علاوه بر این‌ها، سهم خود از غنایم بنی نضیر را به مهاجران بخشیدند تا توان بازسازی امور اقتصادی خود را داشته باشند. ارزش این کار، وقتی روشن می‌شود که بدانیم بیش‌تر زمین‌های مناسب برای کشاورزی در اختیار یهودیان مدینه قرار داشت و این یکی از علل ثروتمندی یهودیان به شمار می‌رفت. محصولات عرب مدینه مشکلات اقتصادی انصار را به سختی برطرف می‌کرد. بنابراین در بیش‌تر اوقات برای گذران زندگی از یهودیان مدینه قرض می‌گرفتند. کمک اقتصادی به مهاجر، از طرف کسانی که در مواردی مجبور به وام گرفتن از دیگری بودند، نشان‌دهنده تحمل رنج آنان است.^{۹۲} عملکرد انصار، مورد ستایش خداوند قرار گرفت و به عنوان نمونه روشنی از «ایثار»، به مردم معرفی شد که:

«آنان را بر خود ترجیح می‌دهند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند».^{۹۳}

سیر همدلی انصار با مهاجران، در سخنان پیامبر(ص) و گفتگوی وی با انصار، بعد از جنگ بنی نضیر نیز قابل توجه است. پیامبر(ص) پس از حمد و ستایش الهی، از ایثار و همدلی انصار با مهاجران در امر

تأکید اسلام به مرکز آری سماج کهنه و جماعت، گویای عنایت بی اندازه اسلام به مسائل اجتماعی است و حتی در عبادات، جایی که رابطه انسان با خدا مطرح است، نقش مسایل اجتماعی و رابطه انسان با دیگر انسان ها فراموش نمی شود

پس از آگاهی از این موضوع، دختر پیامبر(ص) را در مکانی دیگر اسکان داد.^{۳۶} امام صادق (ع) همکاری انصار با مهاجران را نمونه بارز همدلی و الگوی عینی ایثار، برای مسلمانان معرفی و آنان را به همدلی و همیاری دعوت می کرد.^{۳۷}

ازدواج میان مهاجر و انصار

اطلاعات تاریخی ما را به یک نوع درونهمسری در میان انصار راهنمایی می کند.^{۳۸} ولی تغییر شاخصه هم کفو بودن - از معیارهای جاهلی به ارزش های انسانی و اسلامی و ورود مهاجر به خانه و مزارع انصار و همزیستی با آنان، این فرهنگ را کم رنگ کرد و پیامدهای عاطفی خاص خود را به همراه داشت و در نهایت ارتباط زناشویی میان این دو گروه را در عصر نبوی، به وجود آورد. برای نمونه، گزارش های ابن ابی ملیکه و بهی، درباره ازدواج ابوبکر با زنان انصار، بیان گر این است که او پس از هجرت به مدینه، به منزل خارجه بن زید انصاری رفت و با او پیمان برادری بست. ارتباط نزدیک و دوستانه این دو، سبب شد تا ابوبکر در زمان حیات همسرش به نام ام رومان^{۳۹} با حبیبه دختر خارجه نیز ازدواج کند. ثمره این ازدواج دختری به نام ام کلثوم بود که بعدها به همسری طلحه در آمد.^{۴۰}

حمزه نیز از مهاجرانی بود که با اوسیان پیوند سببی داشت. او با دختر ملة بن مالک اوسی ازدواج کرد و از او دو پسر به نام های یعلی و عامر به دنیا آورد. حمزه علاوه بر این، با خوله دخیر قیس بن قهند از طایفه بنی نجار نیز ازدواج کرد و از او پسری به نام عماره تولد یافت. حمزه به اعتبار یعلی و عماره، کتیبه های ابویعلی و ابوعماره پیدا کرد.^{۴۱}

عثمان به منزل اوس بن ثابت از قبیله بنی نجار رفت و بدین سبب حسان بن ثابت او را دوست می داشت و پس از قتل وی نیز بر او می گریست. ام ایاس دختر انس بن رافع معروف به بنو الحسیر از اوسیان بنی عبد الأشهللی است که با سعد پسر طلحه بن ابی طلحه از قبیله بنی عبد النار ازدواج کرد.^{۴۲} دختر دیگر انس نیز با عبد الرحمان بن عوف ازدواج کرد و قاسم از آنان به دنیا آمد.^{۴۳}

با این حال، شخص پیامبر(ص) از ازدواج با زنان انصار خودداری می کرد و علت آن را ناخرسندی آنان از هوو بیان می داشت. گزارش بلاذری نشان می دهد که پیامبر(ص) از ازدواج با زنان انصاری امتناع

اسکان یاد کرد و فرمود: اگر بخواهید غنایم بنی نضیر را میان شما و مهاجران تقسیم می کنیم، ولی هم چنان، مهاجران در خانه ها و مزارع شما باقی خواهند بود. بزرگان انصار گفتند: اگر مایل باشید غنایم میان آنان تقسیم شود و آنان نیز هم چون گذشته در خانه های ما باشند. در این هنگام، انصار با فریاد «رضینا و سلمنا یا رسول الله» گفته بزرگان اوس و خزرج را تأیید کردند. پیامبر(ص) در حق آنان دعا کرد و غنایم را به مهاجران داد و جز دو انصاری تهیدست، کسی از آن سهمی نداشت.^{۴۴}

واقعی در ادامه این گزارش اضافه می کند که پیامبر(ص) بئر حَجَر را به ابوبکر، بئر جَرَم را به عمر، سؤاله را که به مال سلیم معروف است به عبد الرحمان بن عوف، ضراطه را به صهیب و بویله را به زبیر بن عوام و ابوسلمه بن عبدالأسد بخشید. پیامبر(ص) از درآمد اموال بنی نضیر، مردم را تا اندازه ای در گشایش قرار داد.^{۴۵}

عبدالله بن ابی سرکرده منافقان مدینه، در باز گشت از جنگ مُریسبع با انتقاد از عملکرد انصار، سیر ایثار و همدلی آنان را با مهاجر مرور کرد. ناراحتی عبد الله از آن جا شعله ور شد که مهاجر و انصار، پس از درگیری و برخورد فیزیکی دو نفر از آنان، در مقابل هم صف آرایی کردند و مهاجران با فریاد «یا آل قریش» علیه انصار شمشیر از نیام کشیدند. عبدالله با ناراحتی گفت: این دلتی است که شما گروه انصار، سبب آن شدید؛ زیرا آنان را به شهر خود دعوت کردید، منزل های خود را در اختیار آنان گذاشتید و در اموال خود شریک شان کردید. با آنان به این مقدار از همدلی بسنده نکردید یا فراتر نهاده، از جان خود گذشتید و فرزندان خود را یتیم کردید. سرانجام، جمعیت شما رو به کاستی نهاد و جمعیت آنان فزونی یافت.

روایاتی نیز درباره همیاری انصار با علی(ع) چنین اشاره کرده است که او برای ولیمه عروسی با فاطمه (س) پولی در اختیار نداشت. پیامبر(ص) به این منظور قطعه طلائی به او داد. علی(ع) برای فروش نزد محمد بن مسلمة انصاری رفته، به او پیشنهاد معامله داد. این مسلمه هم طعام علی(ع) را داد و هم آن قطعه طلا را به وی برگرداند.^{۴۶}

در گزارش دیگری آمده است که فاطمه (س) در منزل حارثه بن نعمان انصاری سکونت داشت. او از پدر تقاضای تغییر منزل کرد. حارثه

از آن جایی که خون و مال دو عامل مهم برای ایجاد یا بروز کینه‌های جاهلی و قنایگی بود، پیامبر (ص) پیوسته به دنبال نفی ربا و خون‌های جاهلی بوده است



می‌ورزیده و همین امر موجب شد تا عده‌ای با حساسیت این مسأله را تعقیب کنند و سرانجام، از خود حضرت علت آن را جویا شوند. پیامبر (ص) با استناد به فرهنگ جنسی انصار و احترام به فرهنگ آنان، در پاسخ فرمود: زنان انصاری تحمل هوو ندارند و من چون دارای همسران متعددی هستم، این کار را سبب آزردهی خاطر انصار می‌دانم.^{۱۴}

این گزارش بیان می‌دارد با این که پیامبر (ص)، رسالت داشت تا جامعه را از تاریکی‌های عصر جاهلی به روشنایی عصر اسلامی و اندیشه‌های دینی سوق دهد، و مردم نیز دستورهای او را با میل و رغبت انجام می‌دادند و حتی آب وضوی او را نیز به عنوان تبرک برمی‌داشتند، اما او به مسایل اجتماعی و فرهنگ عمومی مردم احترام زیادی می‌گذاشت و حتی گاهی به هنگام گفتگو با دیگر تیره‌های عرب، از الفاظ آنان استفاده می‌کرد.

روابط عاطفی و فردی

هشام بن عروه می‌گوید: در جنگ اُحُد، هنگامی که مسلمانان بر کشته‌های خود حاضر شدند، صفیه دو پارچه آورد تا حمزه را با آن‌ها کفن کند. او شهیدی از انصار را دید که در کنار جسد حمزه به زمین افتاده بود. پارچه‌ای را برای تکفین حمزه و پارچه دیگر را برای کفن شهید انصار اختصاص داد. پس از جنگ اُحُد، صدای گریه و شیون از خانه‌های انصار بلند بود. پیامبر (ص) از این که حمزه عزادار نداشت افسوس خورده، فرمود: «حمزه لا بواکی له»؛ یعنی حمزه عزادار ندارد. سعد بن مَعاذ با شنیدن این سخن، زنان بنی عبدالآشهل را بر در خانه پیامبر (ص) جمع کرد و آنان بر حمزه گریستند و عزاداری کردند و در نهایت رسول خدا (ص) برای آنان دعا کرد.

گریه انصار بر حمزه در حقیقت بارزترین نوع همدلی با مهاجران شمرده می‌شود؛ زیرا انصار در این ماجرا علاوه بر مال و جان، در احساسات و عواطف نیز با آنان همدلی و همنوایی داشتند. واقعی در گزارش خود می‌افزاید: از آن زمان تاکنون هر زنی از انصار که بخواهد بر مرده‌ای گریه کند، نخست بر حمزه می‌گرید.^{۱۵}

برخی از مهاجران به دلیل مهارت‌ها و ویژگی‌های خاصی که داشتند خود را از کمک دیگران بی‌نیاز می‌دیدند. عبدالرحمان بن عوف از مهاجرانی بود که در مدینه به منزل سعد بن ربیع وارد شد. سعد به او گفت: من ثروتمندترین مرد انصار هستم. از این رو، تو را در مال و ثروت

همدلی در جنگ‌ها

برپایی جنگ‌های جاهلی بر اساس امیال شخصی و قبیله‌ای و در محورهای تأمین معیشت، خونخواهی و دفاع از قبیله، و از طرفی، تهمی بودن جنگ‌ها از انگیزه‌های دینی و اعتقادی، سبب دشمنی و تفرقه میان قبایل و افراد می‌شد. اما در اسلام، درگیری‌های هواخواهانه جای خود را به دفاع از دین و عقیده داد. قرآن، انگیزه‌های جنگ را در منطق اسلام، نشر دین و مقابله با تجاوزگران به حقوق مسلمانان می‌داند.^{۱۶} بر اساس این انگیزه است که پیامبر (ص) قبل از شروع هر نبردی، مشرکان را به اسلام دعوت می‌کرد.

قرآن با تبیین انگیزه‌های نبرد، به دشمن‌شناسی و جریان‌شناسی دشمن اشاره کرده است و مبارزه با کسانی را که با مسلمانان می‌جنگند یا به آنان ستم می‌کنند و یا آنان را از سرزمین‌شان بیرون می‌کنند، واجب دانسته است. انگیزه‌های دینی و رویکردهای اخلاقی به جنگ، سبب نوعی همدلی و اتحاد حتی در میدان نبرد می‌شد.

از طرف دیگر، وجود دشمن مشترک از عوامل مهم همدلی میان مهاجر و انصار بود. با وجود چالش‌های انکارناپذیر در میان آنان، پیوستگی مهاجر و انصار در برخورد با منافع مشترک، قابل توجه است. اتحاد مسلمانان علیه مُسَلِّمَة کذاب ناشی از رقابت‌های قبیله‌ای بود.

در جنگ یمامه وقتی دشواری پیروزی بر مُسیلمه نمودار شد، خالد بن ولید از شیوه رقابت میان قبایل برای پیروزی بر دشمن استفاده کرد. او برای آزمایش توان هر قبیله، فرمان داد تا قبایل بادیه‌نشین از قبایل شهرنشین جدا شوند. گروه‌ها به سرعت از هم جدا شدند و هر قبیله برای به دست آوردن پیروزی و ثبت این افتخار به نام خود، پرچمی استوار کرد. مهاجر و انصار در یک طرف و سایر قبایل در طرف دیگر آماده نبرد شدند و هر یک خود را برای جنگیدن با دشمن، شایسته می‌دانست و دیگری را به کار آزموده نبودن در جنگ متهم می‌کرد.^{۱۱}

با این شیوه، رقابت شدیدی میان قبایل مختلف ایجاد شد و در نتیجه مسلمانان یکدل و یک‌صدا به دشمن تاخته و پیروزی را از آن خود کردند. این گزارش با نشان دادن رقابت‌های قبیله‌ای، این واقعیت را اثبات می‌کند که گاهی همدلی رویه دیگر سگّه رقابت است.

فرجام سخن این‌که، در یک نگاه کلی به سیره رسول خدا (ص)، می‌توان دریافت که پیامبر (ص) برای ایجاد روح همدلی میان افراد و گروه‌ها، علاوه بر اقدام عملی، آموزش‌های مختلفی ارائه داد و با تکیه بر تعالیم دینی، ارزش‌های انسانی و ایجاد روحیه جمعی، توانست جامعه عرب را که چون ذرات خاک پراکنده و متفرق بود به جامعه‌ای یک‌دل و یک‌صدا تبدیل کند. بدون تردید این همدلی‌ها بر گسترش فرهنگ اسلامی و تقویت پایه‌های حکومت تازه تأسیس مدینه، تأثیر فراوانی داشت، ولی هیچ‌گاه رسول خدا (ص) نگاه انزاری به اخلاق نداشت، بلکه هدف اصلی ایشان از حکومت نیز تکامل انسان و جامعه انسانی بود. اما در کنار این همدلی‌ها باید به نیازها، احساسات، امیال و دیدگاه‌های متفاوت هم توجه داشت. همان‌گونه که نیازها و دیدگاه‌های مشترک موجب همدلی می‌شود، نیازها و دیدگاه‌های متفاوت نیز موجب رقابت می‌شود و معمولاً رقابت‌ها در عصر رسالت ریشه در فرهنگ جاهلی دارد. زمینه‌های بروز رقابت‌ها، انواع رقابت‌ها و برخورد رسول خدا (ص) با آن‌ها نوشتار دیگر می‌طلبند.

دو قبیله کاوز و خزرج نام داشت
یک ز دیگری جان خون آشام داشت
کینه‌های کهنه‌شان از مصطفی
محو شد در نور اسلام و صفا
اولاً اخوان شدند آن دشمنان
همچو اعداد عنب در بوستان
وز دم «المؤمنون اخوة» بپند
در شکستند و تن واحد شدند
صورت انگورها اخوان بود
چون فشردی شیره واحد شود
غوره و انگور ضدانند لیک
چونک غوره پخته شد، شد یار نیک
آفرین بر عشق کل اوستاد
صد هزاران ذره را داد اتحاد
همچو خاک مفرق در ره گذر
یک سبوشان کرد دست کوزه‌گر

زاخلاف خویش سوی اتحاد
هین زهرجانب روان گردد شاد
حیث ما کنتم فولوا وجهکم
نحوه هذا الذی لم ینهکم

مولوی

بی‌نوشت‌ها:

۱. برای اطلاع بیشتر، ر. ک: مقدمه ابن خلدون؛ فصل ۷- ۸، ص ۱۲۷- ۱۲۹.
۲. آل عمران(۳): ۱۱۰.
۳. بقره(۲): ۱۴۳.
۴. سبأ(۳۴): ۲۸: «ما أرسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا».
۵. حج(۲۲): ۷۸.
۶. بقره(۲): ۱۳۱.
۷. ابراهیم(۱۴): ۳۶.
۸. همان: ۲۵.
۹. آل عمران(۳): ۶۸، ر. ک: طباطبائی؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱۴، ص ۴۱۲.
۱۰. مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۶، ص ۳۱۹.
۱۱. ابن هشام؛ السیره النبویه؛ ج ۲، ص ۱۴۷؛ احمدی میانجی؛ مکاتیب الرسول؛ ص ۲۴۱- ۲۶۲؛ حمید الله؛ الوثائق السیاسیه؛ ص ۵۷- ۶۴.
۱۲. آل عمران(۳): ۶۴: «لا یتخذ بعضنا أربابا من دون الله».
- هم‌چنین ر. ک: آل عمران(۳): ۸۰ و توبه(۹): ۳۱.
۱۳. ر. ک: السیره النبویه؛ ج ۲، ص ۱۴۷؛ مکاتیب الرسول؛ ص ۲۴۱- ۲۶۲؛ الوثائق السیاسیه؛ ص ۵۷- ۶۴.
۱۴. نساء(۴): ۵۹: «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولى الأمر منکم؛ فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول».
- علامه طباطبائی در تفسیر این آیه، بحثی درباره جنبه تشریحی و ولایتی پیامبر(ص) آورده و تکرار لفظ «أطیعوا» در آیه را اشاره به این دو جنبه دانسته است. وی در ادامه با استناد به این که امر به اطاعت مطلق و بدون قید و شرط آمده است، «عصمت» را اثبات کرده است؛ زیرا اطلاق امر بیان‌گر این است که امر و نهی پیامبر(ص) مخالف حکم خدا نیست و گرنه اطاعت وی ناقض اطاعت خداست. ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۴، ص ۳۸۷- ۳۹۰.
۱۵. انفال(۸): ۴۶: «أطیعوا الله و رسولہ و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم» و ر. ک: آل عمران(۳): ۳؛ نساء(۴): ۸۰.
۱۶. آل عمران(۳): ۳۱: «ان کنتم تحبون الله فاتبعونی».
۱۷. نساء(۴): ۸۰: «من یطع الرسول فقد أطاع الله».
۱۸. السیره النبویه؛ ج ۲، ص ۱۴۰.
۱۹. سمهودی؛ وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی؛ ج ۱، ص ۲۵۶.

۲۰. احزاب(۳۳): ۲۱: «لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة».
۲۱. نجم(۵۳): ۳: «ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى».
۲۲. حشر(۵۹): ۷: «أنچه را رسول خدا برای شما آورده است» بگیریید و از آنچه نهی کرده است، خودداری کنید و از [نافرمانی] خدا بپرهیزید که خداوند کيفرش شدید است».
۲۳. «انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی».
۲۴. بحار الأنوار؛ ج ۳۳، ص ۳۷۳ - ۳۷۴؛ ج ۴۴، ص ۴۷؛ ج ۶۲ ص ۲۹۱.
۲۵. همان؛ ج ۲۷، ص ۶۷. ر.ک: ج ۲، ص ۲۶۶ - ۲۶۷.
۲۶. همان؛ ج ۳۲، ص ۳۶۰.
۲۷. ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۳، ص ۱۷۰.
۲۸. «انما جُمِلت الجماعة لتلايكون الاخلاص و التوحيد و الاسلام و العبادة لله الا ظاهرا مكشوفاً مشهوراً... مع ما فيه من المساعدة على البر و التقوى و الزجر عن كثير من معاصي الله عزوجل»: فلسفه جماعت این است که توحید و اسلام و عبادت برای خدا جز آشکارا نمی‌شود. علاوه این که در جماعت، همکاری بر نیکی‌ها و تقوا و دوری از بسیاری از گناهان وجود دارد؛ صدوق؛ علل الشرایع؛ ج ۱، ص ۲۶۲.
۲۹. ابن سعد: الطبقات الكبرى؛ ج ۱، ص ۱۸۴؛ طبرسی: اعلام النوری بأعلام الهدی؛ ص ۷۰؛ مرتضی‌العاملی: الصحیح من سیرة النبی الأعظم؛ ج ۴، ص ۲۱۹.
۳۰. بیهقی: دلائل النبوة؛ ج ۲، ص ۵۲۸؛ ذهبی: تاریخ الاسلام (السیرة النبویة)؛ ج ۱، ص ۳۳۵.
۳۱. الصحیح من سیرة النبی الأعظم؛ ج ۴، ص ۲۲۳ به نقل از «کشف الأستار عن زوائد البزازی»؛ ج ۱، ص ۲۰۶، ۲۲۹ و ۲۴۹.
۳۲. الطبقات الكبرى؛ ج ۳، ص ۱۶.
۳۳. همان؛ ج ۶، ص ۱۳۰.
۳۴. همان؛ ج ۱، ص ۱۸۴.
۳۵. انفال(۸): ۷۵؛ احزاب(۳۳): ۶.
۳۶. الطبقات الكبرى؛ ج ۱، ص ۳۱۹ و ۱۸۴.
۳۷. همان؛ ج ۴، ص ۱۴. ابن سعد یا مهاجر دانستن عباس، پیمان برادری را میان دو مهاجر دانسته است؛ ولی اطلاق مهاجر به عباس محل تردید جدی است. شیخ مفید ادعای اتفاق کرده است که عباس از مهاجران شمرده نمی‌شود. مفید، محمد بن محمد؛ الفصول المختارة، مصنفات الشيخ المفید؛ ج ۲، ص ۱۷۱.
۳۸. همان؛ ص ۶۳؛ أنساب الأشراف؛ ج ۲، ص ۳۴۶.
۳۹. الطبقات الكبرى؛ ج ۷، ص ۲۹۶. سکون، از فرزندان سکون بن اشرس، شاخه‌ای از قبیله کَندَه بود که طایفه‌ای از آن در حضرموت زندگی می‌کرد. سکاسکه از فرزندان سکسک بن اشرس، شاخه‌ای از قبیله کَندَه با طوایف ضمام، صنعبه اختر و هَجَقم بود. از حمیریان نیز قبیله‌ای به نام سکاسک وجود داشت که غیر از سکاسک کَندَه بود. رضا کحالة: معجم قبائل العرب، القديمة و الحديثة؛ ج ۲، ص ۵۲۷ - ۵۲۹.
۴۰. ابن سید الناس: عیون الأثر فی فنون المغازی و السمائل و السیر؛ ج ۲، ص ۲۶۵.
۴۱. الطبقات الكبرى؛ ج ۳، ص ۶۳.
۴۲. السیرة النبویة؛ ج ۲، ص ۳۰۰.
۴۳. ر.ک: کافی؛ ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب المصافحة ص ۱۸۹ و دیگر ابواب.
۴۴. حجر(۱۵): آیات ۴۵ - ۴۶: «ادخلوها بسلام آمنین و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرور متقابلین».
۴۵. «خون و مال شما تا قیامت بر همدیگر حرام است... هر خونی که در زمان جاهلیت بوده است باطل است»؛
- السیرة النبویة؛ ج ۴، ص ۲۵۰ - ۲۵۱؛ الطبقات الكبرى؛ ج ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۲؛ تاریخ الطبری؛ ج ۳، ص ۱۵۰.
۴۶. درباره تفاوت حکم مولی با بنده ر.ک: ابوالفرج اصفهانی: الأغانی؛ ج ۳، ص ۳۰؛ الدر المنثور؛ ج ۱، ص ۳۱۶.
۴۷. السیرة النبویة؛ ج ۴، ص ۳۱؛ تاریخ الطبری؛ ج ۳، ص ۴۳.
۴۸. بحار الأنوار؛ ج ۲، ص ۱۴۹؛ ج ۱۸، ص ۱۳۷؛ ج ۲۱، ص ۲۷.
۴۹. طبری: جامع البیان فی التفسیر القرآن؛ ج ۳، ص ۷۱؛ جواد علی: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام؛ ج ۷، ص ۴۳۰.
۵۰. أنساب الأشراف؛ ج ۱۳، ص ۸۴.
۵۱. همان؛ ج ۱۲، ص ۳۳۰؛ ج ۱۳، ص ۷۲.
۵۲. همان؛ ج ۱۳، ص ۸۵.
۵۳. همان؛ ص ۸۴.
۵۴. قلم(۶۸): ۴: «انک لملی خُلُق عظیم».
۵۵. آل عمران(۳): ۱۵۹: «فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک».
۵۶. «حسن الخلق یثبت المودة»؛
۵۷. بحار الأنوار؛ ج ۶۹، ص ۳۷۵ و ج ۷۰، ص ۳۷۲.
۵۸. تاریخ سیاسی اسلام؛ «سیرة رسول خدا (ص)»؛ ص ۲۴۰ - ۲۴۳.
۵۹. ابن بکّار: الأصابه؛ ج ۱، ص ۳۴۶. ازدواج‌های سیاسی در عرب و نظام قبیله‌ای از اهمیت بالایی برخوردار است. اشراف و بزرگان قبیله با بهره‌گیری از این نوع ازدواج‌ها می‌توانستند به تعداد یاران بیفزایند و رمیده را به همراه و دشمن را به دوست تبدیل کنند؛ ر.ک: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام؛ ج ۴، ص ۶۳۴.
۶۰. السیرة النبویة؛ ج ۳، ص ۳۰۷ - ۳۰۸؛ واقدی، محمد بن عمر: المغازی؛ ج ۱، ص ۴۱۲.
۶۱. «انا لا نزوح فیتاتنا الا اکفانا من الأنصار».
۶۲. کافی؛ ج ۵، کتاب النکاح، باب المؤمن کفو المؤمنة، ص ۳۴۲.
۶۳. المغازی؛ ج ۲، ص ۴۰۷ و ۴۵۳؛ الطبقات الكبرى؛ ج ۲، ص ۱۰.
۶۴. ابن اثیر: أسد الغابة فی معرفة الصحابة؛ ج ۴، ص ۲۰.
۶۵. طبری؛ المسترشد فی امامة امیر المؤمنین؛ ص ۷۰.
۶۶. الطبقات الكبرى؛ ج ۳، ص ۴۰۹.
۶۷. ابن شَبَه: تاریخ المدينة المنورة؛ ج ۱، ص ۱۶۵. نام‌های

۸۲. تاریخ المدينة المنورة؛ ج ۲، ص ۴۸۷، برای توضیح بیش تر در این باره ر.ک: ابو نعیم اصفهانی؛ حلیة الأولیاء؛ ج ۱، ص ۳۴۰ - ۳۴۱.
۸۳. تاریخ المدينة المنورة؛ ج ۲، ص ۴۸۷؛ مقریزی؛ أمتاع الأسماع؛ ج ۱۰، ص ۱۵۶ - ۱۵۷.
۸۴. حلیة الأولیاء؛ ج ۱، ص ۳۳۸.
۸۵. جامع البیان فی التفسیر القرآن؛ ج ۳، ص ۹۶.
۸۶. فخر رازی؛ تفسیر الکبیر؛ ج ۷، ص ۸۰.
۸۷. حلیة الأولیاء؛ ج ۱، ص ۳۷۰.
۸۸. همان؛ ج ۱، ص ۳۵۳، ۳۷۶ و ج ۲، ص ۲۷، ۳۳.
۸۹. عبدالله، عبدالعزیز بن ادريس: مجتمع المدينة فی عهد الرسول؛ ص ۱۸۷ به نقل از الأصباه.
۹۰. کتاب البخاری؛ ج ۳ - ۴، مجلد ۲، کتاب المزارعة، ص ۲۲۰ و ر.ک: ص ۲۲۸ - ۲۲۹؛ اجاره دادن زمین در مدینه کار شایعی بود. آنان بر حسب کیفیت زمین و محصول آن بر یک سوم یا یک چهارم و گاهی یک دوم قرار داد مزارعه می بستند.
۹۱. مکه و مدینه فی الجاهلیة و عهد الرسول؛ ص ۳۵۹.
۹۲. حشر (۵۹): ۹: «یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة».
۹۳. السیرة النبویة؛ ج ۱، ص ۲۰۱.
۹۴. المغازی؛ ج ۱، ص ۳۷۹.
۹۵. همان؛ ص ۳۷۵.
۹۶. همان.
۹۷. کافی؛ ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب حق المؤمن علی أخیه، ص ۱۸۳.
۹۸. گفتار پدر دلفا مؤید این ادعاست: «انا لا نزوح فتیانا الا اکفانا من الأنصار»؛ کافی؛ ج ۲، ص ۳۴۲.
۹۹. أم رومان، مادر عایشه بود که در ذی حجة سال ششم هجری وفات کرد. الطبقات الکبری؛ ج ۸، ص ۲۱۶.
۱۰۰. همان؛ ج ۳، ص ۱۲۶ و ج ۸، ص ۲۶۹.
۱۰۱. همان؛ ص ۵.
۱۰۲. همان؛ ج ۸، ص ۲۴۳.
۱۰۳. ابن عبد البر؛ الاستیعاب فی معرفة الأصحاب؛ ج ۲، ص ۸۴۵.
۱۰۴. «ان فیهن غیرة شدیة و انا صاحب الضرائر و اکره ان أسوء قومهن فیهن»؛ أنساب الأشراف؛ ج ۲، ص ۱۰۱.
۱۰۵. المغازی؛ ج ۱، ص ۳۱۷.
۱۰۶. کتاب البخاری؛ ج ۵ - ۶، مجلد ۳، کتاب مناقب الأنصار، ص ۱۰۰.
۱۰۷. کتاب البخاری؛ ج ۱ - ۲، مجلد ۱، کتاب العلم، باب التناوب فی العلم، ص ۱۱۰.
۱۰۸. ترمذی؛ سنن الترمذی؛ ج ۴، ص ۵.
۱۰۹. بقره (۲): ۱۸۹، ۱۹۱؛ توبه (۹): ۲۹.
۱۱۰. تاریخ الطبری؛ ج ۳، ص ۲۹۳.

- دیگری نیز برای مدینه گفته اند که تعداد آن ها زیاد است. برای اطلاع بیش تر از این نام ها ر.ک: همان؛ ص ۱۶۲ - ۱۶۴.
۶۸. عرب با این که در جهالت بسر می برد در نام گذاری برای خود شیوه و اصول خاصی داشت. عرب به منظور فال نیک زدن در پیروزی بر دشمن یا برای سرنوشت آینده فرزندان، نام هایی مثل؛ غالبه مقاتل، سلیم و سعد را انتخاب می کرد و در مقام ترساندن دشمن، نام های جانورانی مثل أسد و ضرغام را برمی گزید. یکی دیگر از اصول رایج نام گذاری در فرهنگ عرب این بود که مرد به هنگام زایمان همسرش، از منزل بیرون می رفت و نام نخستین چیزی که می دید برای فرزندش انتخاب می کرد. نام هایی مانند؛ ثعلب ضبة کلب حمار، غراب و غیر آن از این قبیل است. ابن درید؛ اشتقاق؛ ص ۳ - ۶؛ جاحظ؛ الحیوان؛ ج ۱، ص ۱۷۸ - ۱۹۰.
۶۹. الطبقات الکبری؛ ج ۱، ص ۲۳۵، ۲۴۶ و ۲۵۹؛ ج ۳، ص ۹۲، ۴۰۹؛ ج ۴، ص ۳۶، ۹۳، ۲۴۲ و ۲۵۸؛ ج ۶، ص ۶۰؛ ج ۷، ص ۲۶۰.
۷۰. همان؛ ج ۱، ص ۲۳۴؛ ج ۳، ص ۲۹۷؛ ج ۵، ص ۸۹؛ ج ۶، ص ۸ و ۱۴؛ ج ۷، ص ۱۹، ۳۹، ۵۵؛ ج ۸، ص ۹۴، ۱۰۸، ۲۶۴ و ۳۳۷.
۷۱. همان؛ ج ۱، ص ۲۲۳ و ج ۳، ص ۸۴ و ابن قدامه: الاستبصار فی نسب الصحابة من الأنصار؛ ص ۴۷.
۷۲. همان؛ ج ۲، ص ۴۷۳ و ج ۳، ص ۹۸، ۱۶۳ و ۱۸۲.
۷۳. همان؛ ج ۴، ص ۳۸؛ أنساب الأشراف؛ ج ۱، ص ۴۳۷؛ مروج الذهب و معادن الجواهر؛ ج ۲، ص ۲۹۴.
۷۴. السیرة النبویة؛ ج ۲، ص ۲۸۷؛ ج ۳، ص ۳۳۷؛ ج ۴، ص ۵۱.
۷۵. در بعضی گزارش ها به جای لفظ «خیر» کلمه «عیش» یا به جای لفظ «اغفر» کلمه «أنصر» آمده است که این تفاوت ها چندان تغییری در معنای شعر ایجاد نمی کند و همین نشان می دهد که این ابیات به مناسبت های مختلفی سروده می شده و در مواردی، نیز، خود پیامبر (ص) آن را سروده اند و یا با مسلمانان در سرودن آن همراهی داشته اند. روایتی که ساخت مسجد مدینه را گزارش کرده است بیان گر این است که مسلمانان دسته جمعی این ابیات را می سروده اند و رسول خدا (ص) نیز با شنیدن آن، این ابیات را تکرار کرده است؛ السیرة النبویة؛ ج ۲، ص ۱۴۲؛ الطبقات الکبری؛ ج ۱، ص ۱۸۵؛ أنساب الأشراف؛ ج ۱، ص ۳۱۷.
- لا هم ان الخیر خیر الاخرة فاغفر اللهم للأنصار و المهاجرة و عاقهم من حر نار ساعرة فانها لکافر و کافرة
۷۶. «لو لا الاسلام لأنکرتما ما صنعتهم»؛ الأصباه؛ ج ۱، ص ۵۱۰.
۷۷. المغازی؛ ج ۱، ص ۳۰۳ - ۳۰۴؛ ابن حزم أندلسی؛ جمهرة أنساب العرب؛ ص ۳۳۷.
۷۸. توبه (۹): ۶۳: «یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تثنیهم بما فی قلوبهم».
۷۹. بخاری؛ کتاب البخاری؛ ج ۱ - ۲، مجلد ۱، کتاب الجنائز، ص ۵۳۵.
۸۰. أنساب الأشراف؛ ج ۱، ص ۳۱۷.
۸۱. مقدسی، مطهر بن طاهر؛ البدء و التاریخ؛ ج ۲، ص ۲۱۱.